

The Jurisprudential–Legal Validity of the Clauses Contained in the Articles of Association and the Memorandum of Association of Commercial Companies

Siamak Qiasi Sarraki

1 . Associate Professor, Department of Law, Al-Mustafa International University, Qom, Iran, sqiasi52@gmail.com

Article Info	ABSTRACT
Article Type: Research Article	The legal validity of the clauses contained in the articles of association and the memorandum of association of commercial companies is one of the important issues discussed in <i>fiqh</i> and law. Although the articles of association and the memorandum of association are, in fact, considered the constitution of a company—encompassing all principles and regulations governing the relations between the company, its partners, third parties, and the administration and dissolution of the company—the status of the clauses contained therein remains relatively unclear, mainly due to the absence of a comprehensive and integrated study on the subject. Therefore, the question concerning the legal validity of the clauses stipulated in the articles of association and the memorandum of association of commercial companies is a matter that requires thorough investigation to reach an appropriate answer. Achieving this aim, through the description and analysis of jurisprudential and legal propositions and by collecting library-based data, reveals that—unlike in civil law, where clauses within contracts (<i>shurut-e-zimn-e-aqd</i>) are explicitly discussed—commercial law includes no specific section devoted to this topic, and the articles of association and memorandum of association of commercial companies are also silent in this regard. Nevertheless, in various parts of the Commercial Code, the possibility of including such clauses within commercial contracts has been explicitly anticipated. In addition to the express stipulations of the law in certain instances, customary practice (<i>'urf</i>) may also be incorporated as an implied condition in commercial contracts. Therefore, the inclusion of clauses within the articles of association and the memorandum of association is, in general, considered permissible both from the perspective of <i>fiqh</i> and under commercial law. However, this permissibility is not absolute; each contract must be evaluated and assessed individually in terms of its feasibility and compliance.
Article history: Received 2024/03/29 Accepted 2024/07/15	
Keywords: <i>Legal Validity, Clauses, Articles of Association, Memorandum of Association, Obligation, Commitment, Commercial Companies.</i>	

Cite this article: Qiasi Sarraki, Siamak (2025).The Jurisprudential–Legal Validity of the Clauses Contained in the Articles of Association and the Memorandum of Association of Commercial Companies, *Religion and Law*, 47 (13), 15-39.



© Siamak Qiasi Sarraki

Publisher: Islamic Research

Center of Parliament of I.R.IRAN.

<https://doi.org/10.22034/qjrl.2025.276>



اعتبار فقهی - قانونی شروط مندرج در اساسنامه و شرکت‌نامه شرکت‌های تجاری

سیامک قیاسی سررکی

۱. دانشیار گروه حقوق، جامعه المصطفی، قم، ایران. sqiasi52@gmail.com

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۱۰ تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۲۵	اعتبار قانونی شروط مندرج در اساسنامه و شرکت‌نامه شرکت‌های تجاری، از جمله مباحث مطرح در فقه و حقوق است که علی‌رغم اینکه اساسنامه و شرکت‌نامه در حقیقت قانون اساسی شرکت محسوب می‌شود و کلیه اصول و ضوابط حاکم بر روابط شرکت و شرکا و افراد ثالث و اداره و انحلال شرکت در آن پیش‌بینی شده است؛ اما وضعیت شروط مندرج در آن، چندان هویدا نیست؛ به جهت آنکه تحقیقی جامع و یکپارچه در این باره صورت نگرفته است! از این رو پرسش از اعتبار قانونی شروط مندرج در اساسنامه و شرکت‌نامه شرکت‌های تجاری، مسئله‌ای است که نیازمند کاویدن تا مرحله پاسخی درخور است. نیل به این مقصد در سایه توصیف و تحلیل گزاره‌های فقهی و حقوقی با گردآوری داده‌های کتابخانه میسر است که نتیجه آن، برخلاف آنچه در حقوق مدنی ملاحظه می‌شود در حقوق تجارت، هیچ بایی از قوانین به بحث شروط ضمن عقد اختصاص ندارد و اساسنامه و شرکت‌نامه شرکت‌های تجاری نیز در این مورد ساکت است. هرچند در ابواب مختلف قانون تجارت در خصوص قراردادهای تجاری امکان درج شرط ضمن عقد صریحاً پیش‌بینی شده است. علاوه بر تصریح قانون در برخی از موارد، عرف نیز می‌تواند به‌عنوان شرط ضمنی در قراردادهای تجاری وارد شود؛ بنابراین درج شرط ضمن اساسنامه و شرکت‌نامه به‌طور کلی از لحاظ فقه و قانون تجارت امری مجاز تلقی می‌شود. البته این جواز مطلق نیست و در خصوص هر قرارداد باید به‌صورت مجزا مورد ارزیابی و امکان‌سنجی قرار گیرد. واژگان کلیدی: اعتبار قانونی، شروط، اساسنامه، شرکت‌نامه، الزام، التزام، شرکت‌های تجاری.

استناد: قیاسی سررکی، سیامک (۱۴۰۴). اعتبار فقهی - قانونی شروط مندرج در اساسنامه و شرکت‌نامه شرکت‌های تجاری. دین و قانون، ۱۵-۳۹، (۱۳)، ۴۷.



© نویسنده: سیامک قیاسی سررکی

ناشر: مرکز تحقیقات اسلامی مجلس ایران.

<https://doi.org/10.22034/qjrl.2025.276>

مقدمه

یکی از مباحث مهم در علم فقه مبحث شروط است که به صورت دقیق و مفصل در مورد آن بحث شده است. در حقوق مدنی هم از مواد ۲۳۲ تا ۲۴۶ انواع و احکام شروط بیان شده است. در این میان، کارکرد شروط در شرکت‌های تجاری به دلیل نقش مهمی که در جهت گردآوری سرمایه‌های بزرگ و توسعه اقتصاد، صنعت و تجارت ملی و بین‌المللی یک کشور دارد از اهمیت بسیار بالایی برخوردار است. اساسنامه و شرکت‌نامه این شرکت‌ها به عنوان قانون و چارچوب کلی عملکرد آن‌ها حاوی یک سری شروطی است که این شروط نیازمند تحقیق و بررسی است که تا چه اندازه آثار و احکامی که در فقه و حقوق مدنی برای شروط وجود دارد بر این شروط هم‌بار می‌شود، همچنین ضروری می‌نماید مبنای و مشروعیت فقهی این شروط مورد پژوهش و بررسی قرار گیرد تا با استناد به عموماً فقهی بتوان حکم به صحت شروط مربوطه نمود. بر این اساس؛ پژوهش حاضر با مددگیری از داده‌ها و گزاره‌های فقیهان و حقوقدانان و آثارشان، تلاش می‌کند، یافته‌های خویش را با رویکرد فقهی - حقوقی و روش نقلی (توصیفی و تحلیلی) سامان نموده و به تبیین اعتبار قانونی شروط مندرج در اساسنامه و شرکت‌نامه شرکت‌های تجاری پردازد.

پیشینه پژوهش

در این تردیدی نیست که در خصوص شرط، احکام و شرایط آن، کتاب و مقالات متعددی نوشته شده است؛ اما در مورد اعتبار شروط مندرج در اساسنامه و شرکت‌نامه شرکت‌های تجاری تاکنون تحقیقی انجام نشده است. بدین روی، ضروری می‌نمود که پژوهش درخور در این مورد انجام گیرد.

۱. مفهوم شناسی

در این تردیدی نیست که فهم مسئله مبتنی بر فهم مفاهیم است. بدین روی، نگارنده سعی نموده است نخست مفاهیم اساسی را مورد تبیین و کاوش قرار دهد.

۱-۱. مفهوم شرط

واژه «شرط» واژه‌ای عربی است که جمع آن، شروط، شرایط و اشراط است.

در لغت به معنای الزام و التزامی است که در ضمن یک عقد مندرج است (ابن منظور، ۱۴۰۸، ج ۷، ص ۸۲). در اصطلاح شرع گاهی به مفهوم مطلق عهد آمده است؛ مانند عهد الناس یا عهد الله (محقق داماد، ۱۳۸۵، ص ۳۳). برخی برای مفهوم شرط در قراردادهای دو معنای عرفی بیان نموده است: یکی «مطلق الزام و التزام، خواه در ضمن قرارداد باشد یا نباشد». این مفهوم بر شروط ابتدایی نیز حقیقی خواهد بود نه مجازی. دیگری «آنچه از عدمش، عدم لازم آید. خواه از وجودش وجود لازم آید یا نیاید» (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۲۷۵)؛ اما در مفهوم حقوقی برای شرط دو معنا قابل تصور است: الف) امری است محتمل الوقوع در آینده که متعاقبین، پدید آمدن اثر حقوقی را متوقف بر وجود آن امر محتمل الوقوع نمایند (م ۲۳۲ ق.م.ب) و وصفی است که یکی از طرفین عقد، وجود آن را در مورد معامله تعهد کرده باشد، بدون این که آن وصف محتمل الوقوع در آینده باشد (م ۲۳۵ ق.م). این شرط را شرط صفت گویند (جعفری لنگرودی، ۱۳۷۲، ص ۳۸۰).

۱-۲. مفهوم اساسنامه و شرکتنامه

واژه‌های اساسنامه و شرکتنامه یکی دیگر از مفاهیم کلیدی در این جستار است که مستلزم فهم مفهوم آن است تا بتوان ماهیت و مبانی شروط ضمن آن‌ها را مورد تبیین قرار داد.

این که مراد از اساسنامه چیست؟ علمای حقوق تعاریف گوناگونی از اساسنامه ارائه کرده‌اند از جمله گفته‌اند: «اساسنامه عبارت از نظام‌نامه‌ای است که به موجب آن مقررات داخلی بین شرکت و اعضا و حقوق صاحبان سهام در مقابل شرکت و تعهدات آن در برابر صاحبان سهام، همینطور حدود اختیارات مدیران و غیره موافق قوانین و مقررات تعیین می‌شود» (صقری، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۸۷-۸۸). نیز گفته‌اند: اساسنامه روابط شرکا را با یکدیگر و حدود و اختیارات مجامع عمومی و هیئت مدیره را تعیین و تکلیف سود و زیان شرکت و مدت انحلال آن را معین می‌کند (عبادی، ۱۴۰۱، ص ۳۱؛ ستوده تهرانی، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۱۱۱). اما مراد از شرکتنامه عقد تأسیس شرکت است که قبل از تشکیل شرکت بین شرکای مؤسس تنظیم و همراه با اظهارنامه تقاضای ثبت شرکت به اداره ثبت شرکت‌ها

تقدیم می‌گردد (سماواتی، ۱۳۹۰، ص ۷۲).

۳-۱. ماهیت حقوقی اساسنامه و شرکت‌نامه

در مورد ماهیت حقوقی اساسنامه که آیا قرارداد است یا خیر نظریات گوناگونی مطرح گردیده است؛ برخی بر این نظر است که اساسنامه شرکت را نمی‌توان بر اساس قرارداد تشریح نمود؛ زیرا در قرارداد دخالت کلیه طرفین قرارداد برای تغییر یا تصویب آن لازم است، در صورتی که قانون تجارت تصویب اساسنامه را به اکثریت تجویز می‌کند (صقری، ۱۳۸۸، ج ۲، ص ۵۸). برخی دیگر آن را به عنوان یک قرارداد دانسته و می‌گویند شرکت به عنوان یک عقد در روز امضای اساسنامه منعقد می‌شود و تا زمانی که به ثبت نرسیده باشد روابط شرکا بر اساس همین پیمان و قواعد عمومی قراردادها رقم می‌خورد (ستوده تهرانی، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۲۲۸). به نظر می‌رسد اساسنامه ماهیت قراردادی دارد؛ ولی به صورت ناقص؛ اما در خصوص ماهیت شرکت‌نامه باید گفت: شرکت‌نامه عقد شرکت بوده و قصد و رضای شرکا را برای تشکیل شرکت طبق اصول و شرایطی که در آن پیش‌بینی می‌شود اعلام می‌دارد (همان). شرکت‌نامه در حقیقت همان قرارداد تأسیس شرکت است که قبل از تشکیل شرکت بین شرکای مؤسس تنظیم و همراه اظهارنامه تقاضای ثبت شرکت به اداره ثبت شرکت‌ها تقدیم می‌گردد (همان). قانون تجارت را هم اگر ملاحظه کنیم می‌بینیم از شرکت‌نامه در ماده ۱۳۷ به عنوان قرارداد یاد کرده است که شرکا در هنگام تأسیس شرکت با منعقد کنند.

تفاوت اساسنامه و شرکت‌نامه

اساسنامه و شرکت‌نامه از جهات ذیل تفاوت دارد:

۱. شرکت‌نامه قرارداد تشکیل شرکت است و تفاوت آن با اساسنامه این است که شرکت‌نامه عقد شرکت بوده و قصد و رضای شرکا را برای تشکیل شرکت طبق اصول و شرایطی که در آن پیش‌بینی می‌شود اعلام می‌دارد. ولی اساسنامه دستورالعمل و سازمان شرکت است در طول مدت فعالیت شرکت (ستوده تهرانی، ۱۴۰۰، ج ۲، ص ۲۲۸).

۲. آیین‌نامه قانون تجارت تنظیم شرکت‌نامه را برای کلیه شرکت‌های سهامی و

شرکت‌های مختلط سهامی اجباری دانسته است در صورتی که در سایر شرکت‌ها قیود کمتری در نظر گرفته است (همان)؛ این امر ناشی از قلت و کثرت اعضای شرکت‌هاست.

۳. شرکت‌نامه در باره موضوع یا موضوعات فعالیت شرکت می‌باشد و غرض اصلی از آن این است که شرکایی که اقدام به سرمایه‌گذاری کرده‌اند مشخص کنند که سرمایه خود را برای چه هدفی سرمایه‌گذاری کرده‌اند. شرکت‌نامه به دو دلیل اهمیت بیشتری نسبت اساسنامه دارد: اول از جهت محتوای آن، این شرکت‌نامه است که توسط طرفه‌های اصلی تشکیل دهنده شرکت (موسسان) تنظیم و در آن نام آن‌ها آورده می‌شود. دوم به جهت اینکه اگر بین شرکت‌نامه و اساسنامه تعارض پیش بیاید این شرکت‌نامه است که بر اساسنامه اولویت دارد، علاوه بر اینکه اساسنامه نمی‌تواند مواد شرکت‌نامه و محتوای آن را تغییر بدهد (سماواتی، ۱۳۹۰، ص ۷۷).

۴. اصولاً شرکت‌نامه روابط خارجی شرکا را با اشخاص خارج تنظیم می‌کند در حالی که اساسنامه روابط داخلی شرکا و مدیران را با همدیگر تنظیم می‌کند (همان).

۴-۱. تعریف شرکت تجاری

حقوق تجارت تعریفی از شرکت تجاری نکرده است که هم بیانگر ماهیت آن باشد و هم اوصاف حقوقی آن را بیان کرده باشد؛ لذا برای اینکه معنا و مفهوم شرکت تجاری خوب واضح شود ابتدا باید شرکت را تعریف کنیم؛ شرکت در لغت به معنای قسمت و سهم در مالی (دهخدا، ۱۳۷۷، صذیل واژه شرکت) است و همچنان شرکت در لغت به معنای شریک شدن و همدست شدن با دیگری در کاری (ستوده تهرانی، ۱۴۰۰، ج ۱، ص ۱۷۲) تعریف شده است و در اصطلاح، شرکت بر اساس ماده ۵۷۱ ق.م عبارت است از اجتماع حقوقی مالکین متعدد در شئی واحد به نحو اشاعه؛ و یا به عبارت دیگر: چند نفر مالی را برای تجارت و استفاده از منافع آن در میان گذارند؛ بنابراین شرکت تجاری سازمانی است که بین دو یا چند نفر تشکیل می‌شود که در آن هریک سهمی به صورت نقد یا

جنس یا کار در بین خود می‌گذارد تا مبادرت به عملیات تجارتي نموده و منافع و زیان‌های حاصله را بین خود تقسیم نمایند (همان)؛ اما در تعریف جامع‌تری از شرکت تجاری چنین آمده است: «شرکت تجاری قراردادی است تشریفاتی که به موجب آن دو یا چند نفر با قصد مشارکت توافق می‌کنند با ایجاد شخصیت حقوقی آورده‌هایی را اعم از نقدی یا غیر نقدی در میان گذاشته تا پس از عملیات تجاری و غیر تجاری منافع و زیان‌های به دست آمده در این مشارکت را بین خود تقسیم نمایند» (سجادی احمدی، ۱۳۷۸، ص ۱۴۳). همین‌طور اصول‌نامه تجارت در ماده ۱۱۶ و نیز ماده دو قانون شرکت‌های مصوب ۱۳۸۵ نیز به شرکت تجاری را تعریف نموده است.

۲. نظریه‌های ناظر بر رابطه عقد و شرط

در خصوص رابطه شرط و عقدی که شرط در ضمن آن قرار دارد بسیاری از نویسندگان، تنها به رابطه‌ای کلی اشاره کرده‌اند و به هیچ وجه خود را درگیر جزئیات و نظریه‌ها و اختلافات آن نکرده‌اند و بیشتر بر این نظرند که شرط از تمام جهات وابسته به عقد است؛ یعنی صحت و بطلان و نفوذ شرط، منوط به صحت و بطلان و نفوذ عقد است. اگر عقد صحیح بود، شرط ضمن آن هم قابلیت حیات دارد و اگر عقد باطل بود شرط ضمن آن نیز باطل است، حتی اگر خود شرط به تنهایی قابلیت بقا را داشته باشد نفوذ یا عدم نفوذ عقد هم به شرط سرایت کرده و آن را نافذ یا غیرنافذ می‌گرداند. همچنین لزوم یا جواز عقد، به شرط هم لزوم یا جواز می‌دهد؛ بنابراین اگر شرطی به صورت جایز ضمن عقد لازم گنجانده شود، آن شرط نیز لزوم پیدا می‌کند و تا عقد اصلی فسخ نشود شرط نیز غیرقابل فسخ خواهد بود و به همین ترتیب احکامی از این دست که از ظاهر مواد قانون مدنی قابل استنباط است. ولی با نگاهی عمیق‌تر و ریزبینانه‌تر به مسئله، باید گفت: عقد همیشه وابسته به عقد نیست، بلکه گاهی مستقل از عقد است. طرف‌داران این نظریه با تفکیک شروط، به شرط وابسته و مستقل و توسل به مبانی موجود، بیان می‌دارند. شروط مستقل صرفاً از حیث «حدوث» تابع عقد است ولی «بقای» آن و احکام مترتب بر اینگونه شروط، تابع ماهیت

آن است؛ بنابراین با انشای عقد ایجاد می‌شود؛ ولی باتوجه به قصد دو طرف یا حکم قانون یا طبیعت شرط، ظرفیت بقا دارد و تابع بقا و اعتبار عقد نیست. مثل شروط ابتدایی که هرگاه به طور صحیح واقع شود، معتبر و لازم الوفا خواهد بود. بر اساس نظریه برخی از فقهای معاصر، همواره شرط، تعهد مستقل از عقد است؛ یعنی در حقیقت در معامله‌ای که شرطی در ضمن آن آورده می‌شود دو تعهد مستقل از یکدیگر صورت می‌پذیرد و بر مبنای تعهد مستقل بودن شرط، صحت و فساد شرط هیچگونه تأثیری در عقد ندارد. بدین ترتیب احکام و مطالبی که بیان کرده‌اند قابلیت تسری در تمامی عقود و هرگونه رابطه شرطی مانند اعتبار قانونی شروط مندرج در اساسنامه و شرکت‌نامه شرکت‌های تجاری هستند. این دیدگاه‌ها از قرار ذیل‌اند: نظریه تقیید نظریه التزام، نظریه تقیید توأم با التزام، نظریه تفصیل، نظریه تعلیق، نظریه ظرفیت، نظریه شرط جزئی از عوضین است و بالعکس، نظریه ترکیب، نظریه ترجیحی. در این میان به برخی از نظریه‌های فوق اشاره می‌شود:

۱-۲. نظریه تقیید

بر اساس این نظریه رابطه شرط و عقد از نوع رابطه قید و مقید است. استمرار عقد معلق بر تحقق شرط است که با انتفای شرط بقای عقد نیز منتفی می‌گردد و صاحب شرط حق خیار فسخ دارد (محقق نراقی، ۱۴۰۸، ۴۱). البته وجود حق فسخ منوط به عدم انجام شرط است (شهید اول، ۱۴۱۷، ص ۱۱۰). پذیرش این نظریه دارای دو اثر مهم است: اولاً عمل کردن به شرط از سوی مشروط علیه واجب نیست. ثانیاً رابطه بین شرط و عقد رابطه قید و مقید است در عین حال در صورت منتفی شدن قید (شرط)، مشروط له حق فسخ خواهند داشت (همان). باید اذعان کرد که نظر مذکور هرچند توجیه منطقی در مورد الزام به انجام دادن شرط در خصوص شرط فعل ارائه می‌دهد؛ اما بر خلاف ظاهر عقد است، مثل وابسته ساختن فروش کتاب به انجام شرط (دوختن لباس) نه این که کتاب را مقید بدان کرده باشد؛ بلکه فروش خود را وابسته به انجام شرط نموده است (محقق داماد، ۴۰۱، ج ۱، ص ۳۲۸). برخی این نظریه را به صورت مطلق نپذیرفته و گفته هرگاه شرط قید تراضی باشد، در فرض تخلف شرط، عقد نیز باطل می‌شود؛ چرا که

انتفای قید انتفای مقید را نیز به همراه دارد؛ اما اگر شرط قید تراضی نباشد، در این صورت انتفای قید، منجر به انتفای مقید نیست (شیخ انصاری، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۵۵).

۲-۲. نظریه التزام

برخی گفته‌اند: «شروطی که ضمن عقد قرار می‌گیرند آنگونه که در عرف رایج است، از باب لزوم و التزام است نه به شکل تقيید و ظاهر سخن فقیهان نیز همین است.» (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱، ج ۳، ص ۲۴۷). طبق این نظر عمل به شرط ضمن عقد واجب است. از لازمه واجب بودن، عمل به آن شرط است. پس می‌توان مشروط علیه را الزام به انجام شرط کرد؛ زیرا لزوم وفا به تعهدات از عقد به شرط نیز سرایت می‌کند و اگر اجبار مشروط علیه به نتیجه نرسید، مشروط حق خیار فسخ خواهد داشت (همان). ولی باید افزود که امکان الزام و اجبار مشروط علیه در تمامی شروط امکان‌پذیر نیست. با وجود وجوب عمل به شرط از سوی مشروط علیه در پاره‌ای موارد امکان عمل به شرط از سوی وی هم وجود ندارد و لذا نمی‌توان او را مجبور به عمل به شرط نمود و در نتیجه چنین اجباری فایده‌ای نخواهد داشت.

۲-۳. نظریه تقيید توأم با التزام

مشهور فقیهان، باتوجه به دو دیدگاه تقيید و التزام در مورد عقد و شرط گفته‌اند که رابطه بین عقد و شرط رابطه تقيید همراه با التزام است (نراقی، ۱۳۷۵، ص ۱۲۹). آنچه در تحلیل این دیدگاه مشخص می‌شود این است که قائلین این دیدگاه رابطه عقد بین و شرط را از باب تقيید می‌دانند؛ یعنی شرط قید است و عقد مقید؛ ولی برخلاف نظریه تقيید محض که در آن عمل به شرط را از سوی مشروط علیه واجب نمی‌دانستند، در اینجا مشروط علیه متعهد است که شرط را انجام دهد. برخی گفته‌اند: در صورتی که طرفین بر شرط توافق کرده باشند، آن شرط قید معنوی عقد محسوب می‌شود و وفا نمودن به این عقد مقید جز با انجام شرط مورد نظر ممکن نیست و بدون شرط مذکور، عقد تجارتی ناشی از توافق و تراضی طرفین نخواهد بود؛ چرا که تراضی مقید به حصول شرط مذکور

بوده است. این دیدگاه نیز به نحوی به دیدگاه تقیید توأم با التزام قائل‌اند و شرط تبانی را قید معنوی عقد محسوب کرده‌اند که مشروط علیه بایستی به آن پایبند و ملتزم باشد. همانگونه که مشاهده می‌شود این نظریه ترکیبی از دو نظریه قبلی است، بدین صورت که هم شرط قید عقد محسوب می‌شود و از طرفی عمل به شرط از تعهدات مشروط علیه است و وی به شرط ضمن آن ملتزم شده است و به علت همین التزام او، می‌توان الزام وی را خواست (انصاری، ۱۳۹۰، ج ۶، ص ۵۵) به نظر می‌رسد نظریه تقیید توأم با التزام باتوجه به آثار و نتایج تقیید به هیچ وجه عقلی و منطقی نباشد؛ زیرا با اندک دقتی در این دیدگاه مشخص می‌شود که چنین عملی از اساس باطل است. چون اگر قائل باشیم که شرط قید است، در صورت منتفی شدن شرط، عقد هم بلافاصله منتفی خواهد شد و نوبت به مرحله بعد یعنی الزام و اجبار مشروط علیه نخواهد رسید.

۲-۴. نظریه ظرفیت

برخی فقیهان معاصر رابطه بین شرط و عقد از نوع تقیید یا تعلیق را رد می‌کنند (خمینی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۸۶) و این رابطه را از نوع رابطه ظرف و مظروف می‌دانند. ایشان عقد مشروط را عقدی منجز می‌دانند که وجود آن و معلق بر وجود شرط نیست همچنین معتقدند که شرط قید عقد نیست و عقد مقید و معلق به آن نمی‌باشد؛ زیرا شرط التزامی است که در ظرف عقد بیع قرار می‌گیرد نه اینکه عقد بدان معلق یا مقید باشد چه در صورت تعلیق یا تقیید، شرط «در» عقد نیست. ظاهر تعبیر فقها هم که شرط را به شرط ضمن عقد توصیف می‌کنند همین امر است (همان، ص ۶۴) ایشان باتوجه به معنی «فی» که در تعریف شرط در زبان عربی آمده است اقتباس و محور اصلی بحث و استدالات خود قرار داده و از این رو، گفته‌اند: «الشرط فی ضمن العقد»؛ یعنی شرط در ضمن عقد است و این تعلیق را نمی‌رساند؛ بلکه ظرفیت را می‌رساند. همان‌طور که مشاهده می‌شود بر اساس این دیدگاه شرط یک التزام و تعهدی مستقل از عقد است که در برابر آن قرار گرفته است و هیچگونه رابطه‌ای جز ظرف و مظروفی بین آن دو وجود ندارد؛ یعنی شرط به عنوان مظروف در ظرف عقد قرار گرفته است بدون

اینکه عقد را مقید یا معلق کند (همان).

ایرادی که بر این نظریه وارد است این است که: عقد حقیقتاً مکان یا زمان نیست، پس ظرفیت آن نسبت به شرط مجازی است. از سوی دیگر هر استعمال مجازی محتاج مصحح است و مصحح استعمال مذکور در این خصوص علقه و ارتباط موجود بین عقد و شرط است. از این رو، اگر منکر این ارتباط شد، دیگر مصححی برای علقه ظرفیت باقی نمی ماند (خویی، ۱۴۱۵، ج ۱، ص ۴۷). آثار پذیرش این نظریه موجب می شود چنانچه در عقد مشروط، قبول کننده عقد را بدون شرط قبول نماید، عقد معتبر است؛ زیرا عقد و شرط دو التزام مستقل است و حال آنکه تطابق از شروط بدیهی صحت عقد است که هرگاه متعاملین در مضمون یا در توابع آن، از جمله در شروط اختلاف داشته باشد، عقد منعقد نمی گردد. از این رو، قبول عقد بدون شرط، نقض قاعده تطابق ایجاب و قبول است. (تبریزی، ۱۴۱۲، ج ۴، ص ۱۵۱ - ۱۵۲). آثار این نظریه: عدم سرایت بطلان از شرط به عقد؛ زیرا آنچه واقع شده است، امری مطلق است (همان، ص ۲۴۴ و ۲۴۵). تقسیت شرط بر عوضین و سرایت غرر و جهالت از شرط به عوضین درست نیست. حصول مطابقت ایجاب و قبول مجرد از قبولی شرط. موارد مذکور لوازمی است که به آن تصریح شده اند و در غیر این صورت لوازم این نظریه منجر به آنچه بیان شد نیست، مثل عدم سرایت تعلیق و عدم مشروعیت و عدم مقدوریت از شرط به عقد (عاملی، ۱۳۸۹، ص ۵۰).

۳. مبانی شرط ضمن اساسنامه و شرکت‌نامه ها

یکی از مباحث مهم مبانی و اعتبار شروط مندرج در اساسنامه و شرکت‌نامه است که آیا شروط مندرج دارای اعتبار قانونی هست تا مشروط علیه به آن متعهد شود یا خیر؟ در قانون تجارت و اساسنامه در پاسخ این سؤال ساکت است؛ بنابراین، برای اعتبار آن، راهی نیست جز اینکه به عمومات قرآنی و روایی مراجعه نمود:

۳-۱. عموم آیات وفای به عهد

برخی فقیهان امامیه برای صحت و مبانی مشروعیت شروط ضمن اساسنامه و شرکت‌نامه، به عموم آیات وفای به عهد (آل عمران: ۷۶؛ مائده: ۱؛ رعد: ۲۰؛

نحل: ۹۱؛ اسراء: ۳۴) دست یازیده‌اند (حسینی عاملی، بی‌تا، ص ۳۲۴)؛ زیرا شرط ضمن اساسنامه و شرکت‌نامه از گونه‌های شروط و شرط هم خود نوعی عهد است. این آیات نیز به وجوب و لزوم وفای به عهد حکم می‌کنند که در ذیل به آن‌ها اشاره می‌شود:

۱-۱-۳. آیه وفای به عقود

از دلایل مهم و مورد استناد فقیهان آیه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» (مانده/۱) است؛ این آیه قرآنی مؤمنان را امر می‌کند تا به عقود و پیمان‌های خود وفا کنند. فقیهان وجوب عمل به مفاد عقد و ترتیب اثر دادن به پیمان را به آیه مذکور استناد جسته است (خمینی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۷۰). در خصوص قلمرو آیه مذکور باید گفت: رویکرد فقیهان نسبت به این آیه و نحوه استدلال به آن متفاوت است. برخی واژه «العقود» را بر عقود حمل کرده‌اند که در شریعت مقدس متداول بوده و احکام آن‌ها در فقه اسلامی مورد بحث قرار گرفته است. بر اساس این دیدگاه نمی‌توان برای اعتبار بخشیدن به عقود بینام و نوپیدا به این آیه استناد جست (نراقی، ۱۳۷۵، ص ۱۴). در مقابل، بسیاری از فقیهان - به‌ویژه فقهای معاصر - برای تأیید اعتبار هر عقدی که از نظر عرف و لغت، «عقد» محسوب شود، به این آیه استناد کرده‌اند. طبق این نظریه نه تنها آیه مذکور شامل عقود متداول زمان شارع می‌شود؛ بلکه عقود بینام و عقود نوپیدا را نیز در بر می‌گیرد؛ به شرط آنکه شرایط اصلی عقد و اوصاف عرفی آن را دارا باشد؛ بنابراین، مقتضای عمومات همانند آیه «تجارت عن تراض» و آیه «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ»، امضا و تا هر معامله عقلانی است که مبتنی بر تجارت و تراضی باشد، این عمومات در بردارنده یک حکم کلیاند و اختصاص به عقود معهود ندارند (خمینی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۷۱). دیدگاه اخیر مبتنی بر این حقیقت است که عقود و معاملات برگرفته از شارع و توقیفی نیستند؛ بلکه مفاهیم و موضوعاتی عرفی‌اند و قانون‌گذار اسلام جز در موارد خاص و از طریق ارائه بعضی قواعد کلی، نوع مقررات عقلانی و عرفی معاملات را امضا و تأیید کرده است. از این رو، در شناخت عقد باید به معیارهای عرفی و عقلانی توجه کرد و هر عمل حقوقی را که در عرف و لغت عقد محسوب شود، مصداقی

از حکم مورد بحث دانست، زیرا مطابق با قواعد زبان عربی، جمع همراه با «ال» افاده عموم می‌نماید و حکم «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» به نحو عام استغراقی شامل تمامی عقود است، اعم از معین و متداول در زمان شارع و عقود مستحدثه و حتی عقودی که بعداً توسط عقلا ابداع شده است (همان).

۲-۱-۳. آیه نهی از اکل به باطل

آیه شریفه «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً عَنْ تَرَاضٍ مِنْكُمْ»؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اموال یکدیگر را به باطل نخورید (تصرف و تملک نکنید) مگر آنکه با دادوستد و مبتنی بر تراضی واقع شده باشد (نساء: ۲۹). از ظاهر آیه چنین استفاده می‌شود که شارع در مقام تمیز اسباب صحیح از فاسد در معاملات است (خویی، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۰۳) و قراردادهای و اسباب تملک که ناشی از تراضی طرفین است. حکم به صحت آن نموده و سایر موارد حکم به بطلان نموده است؛ بنابراین کلیه قراردادهای نوظهور و مشکوک الصحه، نظیر عقد بیمه، عقد باز، عقد آتی و... را می‌توان مبتنی بر تراضی طرفین حکم به صحت نمود. پس ملاک ضابطه در تملک اموال دیگران فقط زمانی قانونی و مشروع است که از طریق تجارت و بر مبنای تراضی باشد (خمینی، ۱۴۱۰، ج ۱، ص ۶۲) و الا محکوم به بطلان خواهد بود.

۳-۱-۳. عمومات وفای به شرط

روایات فراوانی وجود دارند که با استناد به آن‌ها می‌توان اعتبار شرط ضمن اساسنامه و شرکت‌نامه را استنباط کرد. به همین دلیل برخی از فقیهان برای مشروعیت شرط ضمن اساسنامه و شرکت‌نامه‌ها به این عمومات و اطلاعات روایات مذکور استناد جسته‌اند (ابن زهره، ۱۴۲۵، ص ۲۱۵۱؛ نراقی، ۱۳۷۵، ص ۳۸۶؛ حسینی عاملی، بی‌تا، ص ۵۶؛ طباطبایی حائری، ۱۴۱۸، ص ۳۳۲)؛ بنابراین، این روایات بر مشروعیت هر شرط غیر ابتدائی دلالت دارند که با کتاب و سنت مخالف نباشد و شرط ضمن اساسنامه و شرکت‌نامه نیز یکی از گونه‌های شروطی است که قرارداد به آن مشروط می‌گردد و از کتاب و سنت، مخالفتی برای آن دیده نمی‌شود؛ بنابراین شرط ضمن اساسنامه و شرکت‌نامه شرطی صحیح و

دارای مشروعیت است. چنانکه روایت «المؤمنون عند شروطهم» (مجلسی، ۱۳۹۰، ج ۷۵، ص ۹۶) که از احادیث معتبر نبوی است و در فقه اسلامی به صورت یک قاعده مسلم فقهی در آمده و به موجب آن، شارع مقدس، مؤمنان و مسلمانان را ملزم و پای بند به التزامات و تعهدات قراردادی خودشان می داند. از این رو، این روایت در تأیید صحت و اعتبار شروط ضمن عقد مورد استناد فقیهان قرار گرفته‌اند. باید اذعان کرد: استناد به این روایت به منظور تصحیح و اعتبار بخشیدن به التزامات قراردادی به طور کلی و استفاده از آن به عنوان یک قاعده عام که خود قرارداد را هم در بر می گیرد، منوط به تعریفی است که از واژه شرط ارائه می شود و همچنین مبتنی است بر تحلیل و تفسیری که از این حکم مهم شارع می شود. فقیهان بر اساس مفهوم لغوی واژه شرط تعریفهای مختلفی از آن و در نتیجه برداشت‌های متفاوتی از روایت ارائه داده است؛ پس اگر شرط به معنای «مطلق التزام» خواه ابتدائی و خواه ضمن عقد و یا به معنای هرگونه جعل و قرار معاملی باشد، در این صورت «المؤمنون عند شروطهم» در بردارنده یک حکم کلی است که نه فقط التزامات ضمن عقد، بلکه خود قرارداد را نیز به عنوان و التزام اصلی شامل می شود. در نتیجه می توان حکم به صحت و اعتبار هر گونه عقد و قراردادی که دارای شرایط اساسی عقد از نظر عرف و عقلاء باشد، حکم کرد و از آن به عنوان یکی از مبانی اصل آزادی قراردادها در حقوق اسلامی سود برد و به استناد آن علاوه بر شرط و تعهدات ضمن عقد به صحت و اعتبار همه عقود و معاملات عقلانی رأی داد و حتی شروط ابتدائی و تعهدات مستقل خارج از عقد را الزام آور دانست (طباطبایی یزدی، ۱۴۲۱، ج ۱، ص ۱۰۶)؛ اما اگر به پیروی از اکثر فقیهان، شرط را به معنای التزام فرعی در ضمن التزام اصلی (شرط عقد) تعریف گردد و شمول آن را به مطلق التزامات پذیرفته نشود، استفاده از این روایت به عنوان یک قاعده عام و در تأیید اصل آزادی قراردادها و برای اعتبار بخشیدن به عقود مستحذره امکان پذیر نخواهد بود و نمی توان با تمسک به آن، تعهد یک طرفی را الزام آور دانست اگر چه بیشتر فقیهان از دیدگاه اخیر پیروی می کنند، اما دیدگاه اول هم طرفدارانی دارد و از لحاظ تحلیلی قابل قبولتر است؛ زیرا اگر هدف شارع، در این روایت، صرفاً

بیان اعتبار شروط ضمن عقد و لزوم رعایت آن‌ها باشد، مفاد «أَوْفُوا بِالْعُقُودِ» برای آن کفایت می‌کرد، زیرا حکم وفای به عقد شامل شروط و التزامات ضمن عقد هم می‌شود و عقد به عنوان مجموعه‌ای از التزامات اصلی و فرعی باید توسط طرفین رعایت شود و به مفاد آن عمل کنند. پس منطقی است که گفته شود قانون‌گذار اسلام با بیان «المؤمنون عند شروطهم» در مقام بیان یک قاعده کلی مبنی بر اعتبار عقود و التزامات ناشی از آن‌ها و حتی تعهدات مستقل خارج از عقد است (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۲۷۵).

۲-۳. روایات

افزون بر روایات وفای به شرط دست‌های دیگر از روایات مستفیضه وجود دارند که با ظهور خود مشروعیت شرط ضمن اساسنامه و شرکت‌نامه را به اثبات می‌رسانند. عمده‌ترین این روایات روایت تسلط است «الناس مسطرون علی أموالهم» (مجلسی، ۱۳۹۰، ج ۲، ص ۲۷۲). در مورد مفاهیم این حدیث مشهور نبوی، سه نظریه ارائه شده است: الف: مردم حق هرگونه تصرف مادی و حقوقی در اموال خود را دارند و می‌توانند آن را به هر کیفیتی که بخواهند، اعمال کنند. بر این مبنا، اگر تردید کنیم که تصرف خاصی از لحاظ شرعی جایز است یا نه می‌توان برای اثبات مشروعیت آن به حدیث مزبور تمسک کرد؛ اما این نظریه را بسیاری از فقیهان نپذیرفته‌اند، زیرا مستلزم آن است که حدیث یاد شده در مقام تشریع باشد و بر جواز هر تصرفی که مشروعیت آن از ناحیه شارع ثابت نشده، دلالت کند (اصفهانی، ۱۴۱۹، ج ۱، ص ۱۰۹). ب: مردم بر اموال خود سلطنت کامل دارند؛ اما در کیفیت و شیوه اعمال این سلطنت تابع مقررات هستند. از این رو، اگر در مشروعیت نوعی از تصرف تردید شود، به حدیث یاد شده تمسک نموده و به ثبوت آن نوع سلطنت حکم می‌گردد؛ اما اگر علم به مقدار سلطنت و کمیت باشد؛ ولی در کیفیت آن تردید وجود داشته باشد، در این تمسک به حدیث یاد شده برای اثبات مشروعیت آن جایز نیست؛ زیرا حدیث مزبور، نه در مقام تشریع، بلکه به منظور اثبات سلطنت مالک در جهات قانونی وارد شده است (انصاری، ۱۳۷۵، ص ۲۸۰) به تعبیر دیگر، این حدیث صرفاً بر صحت تصرفات انجام شده

در مال، در مرحله مسیبات همانند بیع، صلح و مانند آن‌ها دلالت می‌کند و بر سلطنتی که به مرحله اسباب برگشت دارد، دلالت ندارد. سلطنت مالک و حق او برای تصرفات حقوقی خاصی مانند بیع، مقید به آن است که به واسطه سببی که شارع جعل کرده یا امضا می‌کند، انجام گیرد (نائینی، ۱۴۱۷، ج ۱، ص ۸۳). به هر حال نتیجه نظریه دوم آن است که مردم حق هر نوع تصرفی را در اموال خود دارند و می‌توانند هر نوع معامله عقلانی را درباره آن‌ها انجام دهند، اما کیفیت تصرف باید به شیوهای باشد که توسط شارع جعل یا امضا شده است. باین همه همان ایرادی که بر نظریه اول گرفته شده است در مورد این نظریه هم قابل طرح است (خویی، بی تا، ج ۲، ص ۱۰۲). ج: این حدیث نه در مقام بیان تسلط مردم نسبت به نوع تصرفات است و نه بیانگر اختیار آن‌ها در کیفیت تصرف. بلکه دلیل سلطنت، بیانگر آن است که مردم در تصرف در اموال خود مجازند، مشروط بر آنکه نوع تصرف و شیوه تصرف آن‌ها بر طبق مقررات شرعی و عقلانی باشد؛ به عبارت دیگر، روایت یاد شده صرفاً اصل اختیار و سلطه مالک بر اموال خود را بازگو می‌نماید، اما از لحاظ نوع تصرف و شیوه آن اطلاقی ندارد تا در صورت تردید در مشروعیت نوعی از تصرف یا تردید در صحت و اعتبار شیوهای از تصرف به آن تمسک کرد، پس دلیل سلطنت در مقام بیان استقلال مالک و عدم حجر او برای تصرف کردن در اموال خود در جهات مشروع است. بدین ترتیب، بر طبق نظریه سوم، برای اثبات صحت معاملات و عقود نو پیدا نمیتوان به حدیث یاد شده تمسک جست؛ اما طرفداران نظریه اول، بر این باورند که حدیث یاد شده بر تصحیح تصرفات انسان در اموال خود دلالت دارد، مگر تصرفاتی که صراحتاً از ناحیه شارع منع شده‌اند؛ بنابراین، در اثبات صحت معاملات جدید، به عنوان یک نوع تصرف عقلانی، می‌توان به حدیث مورد بحث استناد کرد.

۳-۳. سیره عقلا

معاملات و قراردادهای بر حسب نیاز و ضرورت‌های زندگی اجتماعی انسان‌ها شکل می‌گیرند و عرف و عقلا، اصول و مقررات مربوط به آن‌ها را تدوین و تعیین می‌کنند. شارع مقدس، در گذشته، عقدی را تأسیس و مردم را به آن فراخوانده است؛ زیرا بنای

شارع این نبوده که در آینده نیز معامله‌های را تأسیس کند؛ بلکه نیازهای عرفی بنیاد پیدایش عقود و مقررات آن‌ها را تشکیل می‌دهند؛ بنابراین شیوه شارع در مورد عقود مستحدثه همان شیوه برخورد عقود سابق است. اگر عقود مستحدث، جزء اصل ممنوعه شرعی نباشند، دارای اعتبار قانونی اند. شارع هیچگاه درباره عقود جدید منع کلی نکرده است که بگوید: مردم نباید عقودی را تأسیس کنند یا عقود عرفی به جز آنچه قبلاً بوده، بی اعتبار است. اگر شارع نظری بر منع عقود عرفی داشت، قطعاً به طور صریح بیان می‌کرد همانگونه که در مورد برخی عقود متداول آن دوران، صریحاً نهی کرده است؛ بنابراین، عدم نهی کلی شرعی از معاملات جدید، دلیل بر تا و اعتبار عقود مستحدثه است همانطور که برخی فقیهان ملاک صحت عقد را عقلانی بودن آن می‌داند: «اعتبار عقود عقلانی نیاز به دلیل خاص شرعی ندارد، بلکه فساد معامله، به دلیل نیاز دارد؛ یعنی اصل این است که عقود عقلانی، صحیح‌اند» (طباطبایی یزدی، ۱۴۱۷، ج ۲، ص ۷۶۲؛ علیدوست، ۱۳۸۵، ص ۵۲۰). تطابق سیره عرفی و سیره عملی مسلمانان در معاملات؛ با هم مطابقت داشته است و این تطابق، دلیل بر مشروعیت عقود مستحدثه است. بدین مفهوم جز قراردادهایی که با عناوین معین در فقه آمده‌اند، قطعاً قراردادهایی در زمان معصومین علیهم‌السلام متداول بوده و مردم بنا بر نیازهای اجتماعی خود از این قراردادها بهره می‌گرفته‌اند و این رویه عرفی همچنان ادامه داشته است و رد و منعی در باره آن به ما نرسیده است. اگر این نوع قراردادها، مورد قبول پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و معصومین علیهم‌السلام نبود، ناگزیر صریحاً اعلام می‌شد و بدون تردید، عدم اعلام رسمی، در مورد سیره عرفی مردم به معنای تقریر و امضای احکام و قواعد عرفی مزبور است. سیره و عملکرد مسلمانان نیز کاشف از این مبنا است که عرف، مورد عمل آنان بوده است. به جز مورد استثنایی که شارع نهی کرده است، مسلمانان در جوامع اسلامی به همه قراردادها ترتیب اثر می‌دادند و تنها در صورتی از قراردادهای عرفی دست می‌کشیدند که با منع و نهی صریح شرعی روبه‌رو می‌شدند و بطلان شرعی آن را احراز می‌کردند. در غیر این موارد، شیوه عرفی، مورد عمل مسلمانان بوده است؛ یعنی عمل مسلمانان با عرف، در محدود معاملات، غالباً مطابقت داشته است (علیدوست، ۱۳۹۷، ص ۵۲۷).

نتیجه‌گیری

یافته‌های پژوهش حاکی از آن است که طرفین قراردادهای تجاری می‌توانند ضمن قراردادهای شروطی را درج نمایند؛ بنابراین، مشروط‌علیه متعهد است به شروط مندرج در اساسنامه و شرکت‌نامه شرکت‌های تجاری عمل نماید؛ اما در خصوص مبانی و اعتبار شروط مندرج در اساسنامه و شرکت‌نامه شرکت‌های تجاری باید اذعان کرد که قانونگذار در قانون تجارت حکمی را مقرر نکرده است و همین‌طور اساسنامه و شرکت‌نامه نیز نسبت به این امر ساکت است. در چنین حالتی راهی جز این نیست که به مبانی فقهی شرط از قبیل عمومات و اطلاقات قرآنی و روایی مراجعه نمود. بررسی نظریات فقیهان در خصوص عمومات و اطلاقات مثل آیه «أوفوا بالعقود»، «تجارة عن تراض»، «المؤمنون عند شروطهم»، «الناس مسلطون علی اموالهم» و سیره عقلا نشان می‌دهد که استناد به آن‌ها در مقام حکم به اعتبار، مشروعیت و صحت شروط مندرج در اساسنامه و شرکت‌نامه شرکت‌های تجاری تردیدی نیست و بنابراین، مشروط‌علیه مکلف به انجام شروط مذکور خواهد بود.

منابع

الف) منابع عربی

۱. ابن زهره، حمزه بن علی، ۱۴۲۵ق، غنیه النزوع الی علمی الاصول و الفروع، قم: مؤسسه امام صادق (علیه السلام).
۲. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۰۸ق، لسان العرب، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
۳. اصفهانی، محمدحسین، ۱۴۱۹ق، حاشیه المکاسب، ناشر: محقق.
۴. انصاری، شیخ مرتضی، ۱۳۷۵ق، کتاب المکاسب، چاپ سنگی، تبریز: چاپخانه اطلاعات.
۵. انصاری، مرتضی، کتاب المکاسب، ۱۳۹۰ش، تهران: مجمع الفکر الاسلامی.
۶. انصاری، مرتضی، المکاسب، ۱۴۱۱ق، شارح سید محمد کلانتر، بیروت: دارالکتب.
۷. تبریزی، میرزا جواد، ۱۴۱۲ق، ارشاد الطالب الی التعلیق علی المکاسب، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۸. حر عاملی، محمد، ۱۴۰۹ق، وسائل الشیعه، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
۹. حسینی عاملی، محمدجواد، بی تا، مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامه، قم: مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
۱۰. خمینی موسوی، سید روح الله، ۱۴۱۰ق، کتاب البیع، قم: مؤسسه اسماعیلیان.
۱۱. خویی، سید ابوالقاسم خویی، بی تا، مصباح الفقاهه، قم: مؤسسه انصاریان.
۱۲. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۰۹ق، مبانی العروه الوثقی، قم: منشورات مدرسه دار العلم.
۱۳. خوئی، محمدتقی، ۱۴۱۵ق، الشروط او الالتزامات التبعية فی العقود، قم: مؤسسه منار.
۱۴. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، ۱۳۸۷، المفردات فی غریب القرآن، تهران: نشر صادق.
۱۵. سید احمدی سجادی، سید علی، ۱۳۷۸، مقایسه شرکت های مدنی و تجاری در حقوق ایران، مجله مجتمع آموزشی عالی قم: شماره ۴.
۱۶. شهید اول، محمد بن مکی، ۱۴۱۷ق، الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه، قم: جامعه

مدرسین.

۱۷. طباطبایی حائری، سید علی بن محمد، ۱۴۱۸ق، ریاض المسائل، قم: آل البيت

علیه السلام.

۱۸. طباطبایی یزدی، سید محمدکاظم، ۱۴۲۱ق، حاشیه المکاسب، ج ۱، قم: مؤسسه اسماعیلیان.

۱۹. طباطبایی، سید محمد، بی تا، کتاب المناهل، قم: مؤسسه آل البيت علیهم السلام.

۲۰. غروی، علی، ۱۳۸۳، التنقیح فی شرح المکاسب، مؤسسه احیاء آثار امام خویی.

۲۱. فراهیدی، خلیل بن احمد، ۱۴۰۵ق، کتاب العین، قم: دارالهجره.

۲۲. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، ۱۴۱۵ق، قاموس المحيط، بیروت: دارالکتب العلمیه.

۲۳. مجلسی، محمدباقر، ۱۳۹۰، بحار الانوار، پیشین ج ۷۵، قم: دارالکتب اسلامیه.

۲۴. شهید اول، محمد بن جمال الدین عاملی، ۱۴۱۷ق، الدروس الشرعیه فی فقه الامامیه، قم: جامعه مدرسین.

۲۵. نائینی، محمدحسین، ۱۴۱۷ق، منیه الطالب فی شرح المکاسب، قم: مؤسسه النشر الاسلامی

۲۶. نجفی، محمدحسن، ۱۴۰۴ق، جواهر الکلام فی شرح شرائع الاسلام، بیروت: داراحیاء التراث العربی.

۲۷. نراقی، احمد بن محمد، ۱۳۷۵، عوائد الایام، قم: مؤسسه بوستان کتاب.

ب) منابع فارسی

۲۸. اسکینی، ربیعاً، ۱۳۹۴، حقوق تجارت، چاپ سوم، تهران: انتشارات مجد.

۲۹. امامی، سید حسن، ۱۳۷۳، حقوق مدنی، چاپ چهاردهم، تهران: کتاب فروشی اسلامیه.

۳۰. جعفری لنگرودی، محمدجعفر، ۱۳۷۲، ترمینولوژی حقوق، تهران: گنج دانش.

۳۱. حسن ستوده تهرانی، ۱۴۰۰، حقوق تجارت، تهران: دادگستر.

۳۲. حشمت الله، سماواتی، ۱۳۹۰، بررسی و تحلیل ابعاد حقوقی شرکت با مسئولیت محدود، تهران: ققنوس.

۳۳. دهخدا، علی اکبر، ۱۳۷۷، لغت‌نامه دهخدا، تهران: دانشگاه تهران.
۳۴. سماواتی حشمت‌الله، ۱۳۹۳، قراردادهای تجارتي، تهران: انتشارات جنگل.
۳۵. سیمایی، صراف، ۱۳۸۰، شرط ضمنی، قم: بوستان کتاب.
۳۶. صقري، محمد، ۱۳۸۸، حقوق بازرگانی شرکت‌ها، چاپ ششم، تهران: شرکت سهامی انتشار.
۳۷. عاملی، سید حسن، رابطه عقد و شرط، مجله فقه اهل بیت (علیهم‌السلام)، شماره ۶۲، تابستان ۱۳۸۹.
۳۸. عبادی، عباس، ۱۳۸۶، حقوق تجارت، چاپ بیست و ششم، تهران: انتشارات گنج دانش.
۳۹. عبادی، محمدعلی، ۱۴۰۱، حقوق تجارت، تهران: گنج دانش.
۴۰. علیدوست، ابوالقاسم، ۱۳۹۷، فقه و حقوق قراردادهای: ادله عام قرآنی، تهران: انتشارات فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴۱. علیدوست، ابوالقاسم، ۱۳۸۵، فقه و عرف، چاپ اول، قم: انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
۴۲. محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۸۸، نظریه عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی (یک جلدی)، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۴۳. محقق داماد، سید مصطفی، ۱۴۰۱، نظریه عمومی شروط و التزامات در حقوق اسلامی، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۴۴. محقق داماد، سید مصطفی، ۱۳۸۵، قواعد فقه (بخش مدنی)، تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۴۵. معین، محمد، ۱۳۸۶، فرهنگ معین، تهران: زرین.

ج) قوانین

۴۶. قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷ و ۱۳۱۳.
۴۷. قانون تجارت مصوب ۱۳۱۳.
۴۸. قانون شرکت‌ها مصوب ۱۳۸۵.

References

1. ‘Alīdūst, Abū al-Qāsim (1385 SH), *Fiqh and ‘Urf (Custom)*, 1st ed., Qom: Research Institute for Islamic Culture and Thought. (In Persian)
2. ‘Alīdūst, Abū al-Qāsim (1397 SH), *Fiqh and the Law of Contracts: General Qur’anic Evidences*, Tehran: Farhang va Andisheh-ye Islāmī Publications. (In Persian)
3. ‘Āmilī, Sayyid Ḥasan (1389 SH), “The Relationship between Contract and Condition,” *Fiqh Ahl al-Bayt (A) Journal*, No. 62, Summer 2010. (In Persian)
4. Anṣārī, Murtaḍā (1390 SH), *Kitāb al-Makāsib*, Tehran: Majma‘ al-Fikr al-Islāmī. (In Arabic)
5. Anṣārī, Murtaḍā (1411 AH), *al-Makāsib*, ed. Sayyid Muḥammad Kalāntar, Beirut: Dār al-Kutub. (In Arabic)
6. Anṣārī, Shaykh Murtaḍā (1375 AH), *Kitāb al-Makāsib*, lithograph print, Tabriz: Ettelā‘āt Printing House. (In Arabic)
7. Dehkhodā, ‘Alī Akbar (1377 SH), *Dehkhoda Dictionary*, Tehran: University of Tehran. (In Persian)
8. ‘Ebādī, ‘Abbās (1386 SH), *Commercial Law*, 26th ed., Tehran: Ganj-e Dānesh Publications. (In Persian)
9. ‘Ebādī, Muḥammad ‘Alī (1401 SH), *Commercial Law*, Tehran: Ganj-e Dānesh. (In Persian)
10. Emāmī, Sayyid Ḥasan (1373 SH), *Civil Law*, 14th ed., Tehran: Islāmiyyah Bookstore. (In Persian)
11. Eskīnī, Rabī‘a (1394 SH), *Commercial Law*, 3rd ed., Tehran: Majd Publications. (In Persian)
12. Farāhīdī, Khalīl b. Aḥmad (1405 AH), *Kitāb al-‘Ayn*, Qom: Dār al-Hijrah. (In Arabic)

13. Fayrūzābādī, Muḥammad b. Ya‘qūb (1415 AH), Qāmūs al-Muḥīṭ, Beirut: Dār al-Kutub al-‘Ilmiyyah. (In Arabic)
14. Gharawī, ‘Alī (1383 SH), al-Tanqīḥ fī Sharḥ al-Makāsib, Qom: Institute for the Revival of Imām al-Khū‘ī’s Works. (In Arabic)
15. Ḥasan Sotūdeh Tehrānī (1400 SH), Commercial Law, Tehran: Dādgostar. (In Persian)
16. Ḥurr ‘Āmilī, Muḥammad (1409 AH), Wasā’il al-Shī‘ah, Qom: Āl al-Bayt (A) Institute. (In Arabic)
17. Ḥusaynī ‘Āmilī, Muḥammad Jawād (n.d.), Miftāḥ al-Karāmah fī Sharḥ Qawā‘id al-‘Allāmah, Qom: Āl al-Bayt (A) Institute. (In Arabic)
- 18. Ibn Manẓūr, Muḥammad b. Mukarram (1408 AH), Lisān al-‘Arab, Beirut: Dār Iḥyā’ al-Turāth al-‘Arabī. (In Arabic)
19. Ibn Zuhrah, Hamzah b. ‘Alī (1425 AH), Ghonya al-Nuzū‘ ilā ‘Ilmay al-Uṣūl wa al-Furū‘, Qom: Āmān Ṣādiq (A) Institute. (In Arabic)
20. Iṣfahānī, Muḥammad Ḥusayn (1419 AH), Ḥāshiyat al-Makāsib, Publisher: Muḥaqqiq. (In Arabic)
21. Ja‘farī Langarūdī, Muḥammad Ja‘far (1372 SH), Legal Terminology (Terminology of Law), Tehran: Ganj-e Dānesh. (In Persian)
22. Khū‘ī, Muḥammad Taqī (1415 AH), al-Shurūṭ aw al-Iltizāmāt al-Tab‘iyyah fī al-‘Uqūd, Qom: Manār Institute. (In Arabic)
23. Khū‘ī, Sayyid Abū al-Qāsim (1409 AH), Mabānī al-‘Urwah al-Wuthqā, Qom: Dār al-‘Ilm Publications. (In Arabic)
24. Khū‘ī, Sayyid Abū al-Qāsim (n.d.), Miṣbāḥ al-Fiḥah, Qom: Anṣāriyyān Institute. (In Arabic)
25. Khumaynī Mūsawī, Sayyid Rūḥ Allāh (1410 AH), Kitāb al-Bay‘, Qom: Ismā‘īliyyān Institute. (In Arabic)

26. Majlisī, Muḥammad Bāqir (1390 SH), *Biḥār al-Anwār*, Vol. 75, Qom: Dār al-Kutub al-Islāmiyyah. (In Arabic)
27. Moʿīn, Muḥammad (1386 SH), *Moʿīn Dictionary*, Tehran: Zarrīn. (In Persian)
28. Muḥaqiq Dāmād, Sayyid Muṣṭafā (1385 SH), *Jurisprudential Maxims (Civil Section)*, Tehran: Center for Islamic Sciences Publication. (In Persian)
29. Muḥaqiq Dāmād, Sayyid Muṣṭafā (1388 SH), *The General Theory of Conditions and Obligations in Islamic Law (Single Volume)*, Tehran: Center for Islamic Sciences Publication. (In Persian)
30. Muḥaqiq Dāmād, Sayyid Muṣṭafā (1401 SH), *The General Theory of Conditions and Obligations in Islamic Law*, Tehran: Center for Islamic Sciences Publication. (In Persian)
31. Nāʾinī, Muḥammad Ḥusayn (1417 AH), *Maniyyat al-Ṭālib fī Sharḥ al-Makāsib*, Qom: Islamic Publications Office. (In Arabic)
32. Najafī, Muḥammad Ḥasan (1404 AH), *Jawāhir al-Kalām fī Sharḥ Sharāʿi al-Islām*, Beirut: Dār Iḥyāʾ al-Turāth al-ʿArabī. (In Arabic)
33. Narāqī, Aḥmad b. Muḥammad (1375 SH), *ʿAwāʾid al-Ayyām*, Qom: Bustan-e Ketab Institute. (In Arabic)
34. Rāghib Iṣfahānī, Ḥusayn b. Muḥammad (1387 SH), *al-Mufradāt fī Gharīb al-Qurʾān*, Tehran: Ṣādiq Publications. (In Arabic)
35. Samaʾwātī, Ḥashmat Allāh (1390 SH), *A Legal Analysis of Limited Liability Companies*, Tehran: Qoqnūs. (In Persian)
36. Samaʾwātī, Ḥashmat Allāh (1393 SH), *Commercial Contracts*, Tehran: Jangal Publications. (In Persian)
37. Ṣaqrī, Muḥammad (1388 SH), *Corporate Commercial Law*, 6th ed., Tehran: Sherkat-e Sahāmī Enteshār. (In Persian)

38. Seyyed Aḥmadī Sajādī, Seyyed ‘Alī (1378 SH), “A Comparative Study of Civil and Commercial Companies in Iranian Law,” *Journal of the Higher Educational Complex of Qom*, No. 4. (In Persian)
39. Shahīd al-Awwal, Muḥammad b. Jamāl al-Dīn ‘Āmilī (1417 AH), *al-Durūs al-Shar‘iyyah fī Fiqh al-Imāmiyyah*, Qom: Society of Seminary Teachers. (In Arabic)
40. Shahīd al-Awwal, Muḥammad b. Makki (1417 AH), *al-Durūs al-Shar‘iyyah fī Fiqh al-Imāmiyyah*, Qom: Society of Seminary Teachers. (In Arabic)
41. Sīmā’ī, Šarrāf (1380 SH), *Implied Condition*, Qom: Bustan-e Ketab. (In Persian)
42. Ṭabāṭabā’ī Ḥā’irī, Sayyid ‘Alī b. Muḥammad (1418 AH), *Riyāḍ al-Masā’il*, Qom: Āl al-Bayt (A) Institute. (In Arabic)
43. Ṭabāṭabā’ī Yazdī, Sayyid Muḥammad Kāẓim (1421 AH), *Ḥāshiyat al-Makāsib*, Vol. 1, Qom: Ismā‘īliyyān Institute. (In Arabic)
44. Ṭabāṭabā’ī, Sayyid Muḥammad (n.d.), *Kitāb al-Manāhil*, Qom: Āl al-Bayt (A) Institute. (In Arabic)
45. Tabrīzī, Mīrzā Jawād (1412 AH), *Irshād al-Ṭālib ilā al-Ta‘līq ‘alā al-Makāsib*, Qom: Ismā‘īliyyān Institute. (In Arabic)

Legal Texts

46. Civil Code of Iran (enacted 1928 and amended 1934).
47. Commercial Code of Iran (enacted 1934).
48. Law on Companies (enacted 2006).